

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که اولین اشکالی که بر مرحوم نائینی در این مقدمه‌ی رابعه بیان شده اشکالی است که هم مرحوم محقق خوئی (قدس سره) دارند و هم امام (رضوان الله علیه) دارند منتهی بین این دو اشکال و این دو فرقه ای هم وجود داشت که دیروز اشاره کردیم.

بیان مرحوم امام:

در بیان امام، فرمودند که ما اصلاً چیزی به نام اطلاق لحاظی نمی توانیم تصویر بکنیم. اطلاق لحاظی متفرع است بر اینکه ما اطلاق را از اوصاف لفظ بدانیم. آنوقت بگوییم نسبت به این لفظ یا لحاظ اطلاق شده یا لحاظ تقیید شده. آنوقت اینجا خوب مبانی اصولی امام هم در کتاب مناهج الوصول وجود دارد و هم در تقریراتی است که از امام نوشته شده. مناهج الوصول به قلم شریف خود امام (رض) است. اما تقریراتی که از ایشان نوشته شده یکی معتمد الاصول است دوم تهذیب الاصول است و سوم تنقیح الاصول و چهارم جوامع الاصول است.

در این بحث شاید عمده مطالب بیشتر در خود مناهج آمده، معلوم می شود که در مجلس درس بعضی از این نکاتی که در مناهج فرمودند در خود مجلس درس ذکر نفرمودند و لذا در کلمات مقررینشان نیست. در مناهج می فرمایند: ما اصلاً چیزی به نام اطلاق لحاظی نداریم. به دلیل اینکه اطلاق يك امر عقلایی است و عقلاء اگر در يك موردی احرار کنند که تمام موضوع این طبیعتی است که متعلق واقع شده برای حکم اینجا می گویند اطلاق وجود دارد، اطلاق مربوط به لفظ نیست تا ما بیایم بگوییم اگر متکلم و مولا لحاظ بکند اطلاق را، بشود اطلاق لحاظی اگر لحاظ کند تقیید را می شود تقیید لحاظی.

مثلاً این تعبیر که اطلاق لحاظی معقول نیست این را در معتمد الاصول هست اما باز در خود مناهج به این تصریح وجود ندارد. لذا مجموعاً انکار فرمودند اطلاق لحاظی را. البته باز يك بیان دیگر در کلماتشان هست غیر از این دلیل و آن این است که اگر خود اطلاق بخواهد لحاظ بشود این باز شد تقیید، اگر ما بخواهیم بگوییم متکلم لحاظ کرده است اطلاق را نسبت به متعلق حکم، خود لحاظ اطلاق عنوان تقیید را دارد.

بعد از بیان این مطلب فرمودند که ما دو نوع اطلاق و تقیید داریم. یعنی دو نوع اطلاق داریم يك اطلاقی که عقلاء قابلیت احتجاج برای او قائل هستند مولا آنجا فرموده «اعتق رقبه» قید ایمان هم نیاورده است. اینجا عقلاء اطلاق می فهمند، اطلاق می فهمند یعنی چی؟ یعنی می گویند تمام الموضوع طبیعت رقبه است نه اینکه بگویند لفظ رقبه اطلاق دارد تا صفت برای لفظ بشود تمام الموضوع طبیعت رقبه است. و اگر عبد رفت رقبه کافره را آزاد کرد قیامت اگر خداوند به او اعتراض کند که چرا رقبه‌ی مومنه را آزاد نکردی این اطلاق قابلیت احتجاج بین عبد و مولا را دارد.

اما فرمودند يك اطلاقی داریم که قابلیت احتجاج ندارد آنوقت باز در فارق بین این دو قسم در بعضی از عباراتشان فرمودند

اطلاقي که قابلیت احتجاج دارد، در جايي است که امکان تقييد باشد و اطلاقي که قابليت احتجاج ندارد، در جايي است که امکان تقييد نباشد.

در آن قسم سوم که ما بياييم يك متعلقي را نسبت به وجوب يا عدم نسبت به امتثال يا عصيان بخواهيم مقيد كنيم با بگوئيم مطلق است (خوب مرحوم نائيني هم فرمود امکان ندارد). امام مي فرمايند: در اینجا يك اطلاقي هست که اين اطلاق از باب اینکه عدم امکان تقييد است، قابليت احتجاج را ندارد. اين باز يك اجمالي از فرمايش امام و بعد هم آمدند تفصيل را دادند که در آنجايي که اطلاق قابليت احتجاج دارد، نسبت مي شود عدم و ملکه و در آنجايي که قابليت احتجاج ندارد، نسبت و تقابل مي شود تقابل سلب و ايجاب.

مناقشات استاد محترم:

ما نسبت به فرمايش امام دو تا ملاحظه داريم و دو تا مناقشه داريم (خوب دقت بفرماييد ببينيد اين مناقشات وارد است يا نه): مناقشه اول اين است که اينکه آمديم اطلاق را دو قسم کرديم، فرموديد يك اطلاقي داريم که يصح الاحتجاج به يمكن الاحتجاج به و اطلاقي که لا يمكن الاحتجاج به اين قسم دوم از وجودش عدم لازم مي آيد. اطلاق اصلا در معنا و در ذاتش يعني يك چيزي که قابليت احتجاج را دارد ما بياييم بگوئيم اطلاق هست اما قابليت احتجاج را ندارد. اين يك شبه تهافتي در آن وجود دارد و از وجودش عدم لازم مي آيد.

اگر در يك مورد عقال مي گويند، حالا در اين اشكال ما فرقي نمي كند که ما اطلاق را صفت براي لفظ بدانيم كما عليه المشهور يا اطلاق را صفت براي خود لفظ ندانيم و بگوئيم يك امر عقلايي است كما عليه الامام (قدس) فرقي نمي كند بالاخره يا اطلاق هست يا نيست. امر اطلاق دائر مدار بين الوجود و العدم است يا ما در اینجا اطلاق داريم يا نداريم. اگر اطلاقي در كار بود اين اطلاق معنايش اين است که مولا تمام موضوع را اين طبيعت قرار داده. تمام موضوع عبارت از همين طبيعت است. وقتي اينچنين شد، اين ديگر بايد قابليت احتجاج را داشته باشد چطور ميشود ما بگوئيم اطلاق داريم اما اين اطلاق قابليت براي احتجاج ندارد.

اين اولين مناقشه و نتيجه اين مناقشه اين است که اين تنويع و اين تقسيمي را که براي اطلاق فرمودند اين قابليت براي قبول را ندارد. مضافا در همين اشكال اول ما اگر محور مطالب شريف ايشان را همين مناهج قرار بدهيم در مناهج يك شبه تهافتي هم باز در فرمايشاتشان وجود دارد و آن اين است که در يك جا مي فرمايند که اطلاق و لو در مورد عقال که تقييد وجود ندارد، عقال مي آيند در آنجا يك اطلاقي را استفاده مي كنند. و لو در مثل مساله تقييد احكام به علم و جهل که مشهور مي گويند، مشهور متاخرين البته مثل شيخ انصاري و مرحوم آخوند خراساني و مرحوم نائيني اينها مي گويند تقييدش به علم يا جهل ممكن نيست.

اينجا فرمودند خوب در اين دليل، تقييد ممكن نبوده اگر اصل امکان تقييد و لو در دليل ديگر باشد، اينجا اگر در دليل ديگر هم مولا نيامد تقييد را بيان بکند، عقال احراز مي كنند که تمام الموضوع خود طبيعت است و هذا معنا الاطلاق، خوب در يك جا يك چنين تعبيري را دارند و آنجا از او استفاده مي شود که اين اطلاق قابليت احتجاج را دارد. اما در دنباله مي فرمايند در مواردی که امکان تقييد وجود ندارد، مثل آن قسم سومي که نائيني فرمود، آنجا اطلاقي که قابل احتجاج باشد ما نداريم.

مناقشه دوم که خوب در ذهن بعضي از آقايمان هم ديروز آمده بود اين است (حالا اين اشکالات به حسب آن چيزي هست که ما مي فهميم و الا بايد حمل بر صحت كنيم و بگوئيم که ما درست حرف امام را نفهميديم)، که خوب شما در آنجايي که اطلاقي باشد که يمكن الاحتجاج، فرموديد تقابل، تقابل عدم و ملکه است. در آنجايي که اطلاقي باشد که لا يمكن الاحتجاج، فرموديد تقابل تقابل سلب و ايجاب است.

اين تقسيم وجهش چيست. اول در فرمايش امام براي اين تفصيل اصلا دليلي ذکر نشده، فقط همين مقدار است. امام مي فرمايند که اين که به گوش شما خورده تقابل بين اطلاق و تقييد تقابل عدم و ملکه است، هذا صحيح، اما موردش در همان اطلاقي است

که ممکن الاحتجاج و اطلاقي که ممکن الاحتجاج يعني اطلاقي که تقييد در آنجا ممکن است.

بعد مي فرمايند اما در اطلاقي که لا ممکن التقييد و لا ممکن الاحتجاج، آنجا ديگر تقابل، تقابل سلب و ايجاب است. لذا در بيانشان دليلي بر اين مدعايشان ذکر نکردند. آنوقت اين بيان باز در تقريرات ايشان نيست. يعني در کتاب تنقيح الاصول در کتاب معتمد الاصول اين بيان ديگر نيامده، فقط در مناهج اين بيان آمده. حالا ما مي خواهيم ببينيم آيا اين مطلب درستي است يا نه؟

بر طبق آن مناقشه‌ی اولي که داشتيم که عرض کرديم اطلاقي که لا ممکن الاحتجاج اين چيزي است که از وجودش عدم لازم مي آيد يعني کلا اطلاق يعني کالعدم، اگر اينچنين شد ما ديگر نمي توانيم بياييم تقابل سلب و ايجاب را در آن قسم سوم درست بکنيم. هذا اولاً

و ثانياً تقابل بين دو چيز اينچنين نيست که به اختلاف موارد مختلف بشود، بين سياهي و سفيدي تقابل تضاد است، در هر شرائطي و در هر موردی، نمي توانيم بگويم سياهي اگر در قم بود، تقابلش با سفيدي تضاد است اگر در تهران بود تقابلش مي گوييم تقابل عدم و ملکه يا تناقض. اگر بين دو چيز يك نسبي برقرار شد، اين نسبت ديگر به صورت مطلق است، قابل تغيير نيست، ما يا بايد بگويم بين اطلاق و تقييد تقابل عدم و ملکه است، يا بايد بگويم بين اطلاق و تقييد به طور کلي تقابل سلب و ايجاب است، لذا اين تفصيل را يك وجه روشني نه خود ايشان فرمودند و ما هر چه دقت کرديم يك وجه روشني براي اين تفصيل پيدا بکنيم، پيدا نکرديم.

از اين جهت مثل مرحوم آقاي خوئي، ايشان آمدند به طور کلي فرمودند تقابل تقابل سلب و ايجاب است و فرمودند ما چيزي به نام اطلاق و تقييد ذاتي نداريم، فقط اطلاق و تقييد بر مي گردد به اطلاق و تقييد لحاظي.

ديروز عرض کردم فرق بين اشکال مرحوم آقاي خوئي و اشکال امام، مرحوم آقاي خوئي اطلاق و تقييد ذاتي و همچنين قسم سوم از اين اقسام ثلاثه نائيني هم قسم دوم و هم قسم سوم را انکار کردند. همه را برگرداندند به اطلاق و تقييد لحاظي و فرمودند ما غير از اين چيز ديگري نداريم.

امام بر حسب آنچه که در معتمد الاصول آمده، اطلاق لحاظي را هم منکر هستند. اما مي آيند براي اطلاق يك جهت عقلايي درست مي کنند و همين تقسيمي که کردند و توضيحي که از فرمايش ايشان داديم اين را بيان فرمودند.

جمع بندي: بالاخره مرحوم نائيني آمدند يك اطلاق و تقييد ذاتي درست کردند و اسمش را هم گذاشتند نتيجه الاطلاق يا نتيجه التقييد مي خواهيم ببينيم آيا اصلاً يك چنين چيزي در رابطه‌ی با ادله لفظيه اصلاً ما يك چنين چيزي داريم يا نداريم. ما چه اطلاق را وصف براي لفظ بدانيم چه اطلاق را يك امر عقلايي بدانيم که عقلاء اگر فهميدند در يك موردی تمام الموضوع اين طبيعت است، اين را به آن مي گوييم اطلاق، نمي آييم بگويم اين لفظ خودش عنوان اطلاق را دارد، حالا اين را موکول مي کنيم به محل خودش که آيا اطلاق وصف براي لفظ است يا يك امر عقلايي است.

اما اين معنا که ما بياييم بگويم يك اطلاق و تقييد ذاتي دارد و اسمش را هم مي گذاريم نتيجه الاطلاق يا بگويم نتيجه التقييد اين مطلبي است که قابل التزام نيست. به همان بياني که مرحوم آقاي خوئي فرمودند هر مولاي حکيمي وقتي مي خواهد يك حکمي را بيان بکند در مقام واقع، اهمال معنا ندارد. نمي شود در واقع نسبت اين حکمش به علم و جهل براي او يکي باشد يا اصلاً نسبت به او توجه نکرده باشد. در مقام واقع يا بايد اطلاق را قائل باشد يا بايد تقييد را قائل باشد. حالا اين اطلاق و تقييد به چه نحوي بايد بيان بشود، آن يك مطلب ديگري است.

لازمه فرمايش مرحوم نائيني اين است که مولا در مقام ثبوت و در مقام واقع در اطلاق و تقييد ذاتي نسبت به مورد اطلاق اهمال کاري کرده باشد. از او بپرسند که خوب اين حکمي که مي خواهي بيان بکني نسبتش به علم و جهل چگونه است، بگويد هنوز معلوم نيست. بايد خطاب بيايد بعد از آني که خطاب آمد آنوقت ببينيم آيا در دليل ديگر ما مي آييم اين خطاب را مقيد به علم

بکنیم یا نمی آیم مقید بکنیم. چون اجمال راه ندارد، ما نمی توانیم چیزی را به نام اطلاق و تقیید ذاتی در اینجا تصویر بکنیم و همان اطلاق و تقیید بر می گردد یا به لحاظی اگر اطلاق را صفت لفظ دانستیم یا به همان امر عقلایی که امام فرمودند و ما هم قسم دومش را که انکار کردیم. قسم دوم بگوئیم اطلاقی که لا یمکن الاحتجاج به گفتیم اگر اطلاق باشد حتما یمکن الاحتجاج به.

این بر می گردد به همین مطلب چیز دیگری غیر از این ما در اینجا نداریم. این راجع به اشکال اول اما حالا در آخر هم این را عرض می کنیم که تکمیل این بحث در بحث مطلق و مقید است. آنجا باید تعاریف مربوط به اطلاق را ما بیاییم بیان بکنیم و بحث مفصلش ذکر بشود.

نتیجه گیری: پس نتیجه عرائض ما در اینجا این شد:

اول ما یا باید مطلقا بگوئیم اطلاق و تقیید بینشان عدم و ملکه است یا مطلقا بگوئیم سلب و ایجاب است. تفصیل معقول نیست اصلا.

دوم اینکه مرحوم نائینی آمد اطلاق و تقیید ذاتی را درست کرد این مستلزم اجمال در مقام واقع است و اجمال در واقع هم معقول نیست.

3. سوم ما دو جور اطلاق نداریم يك اطلاقی که یمکن الاحتجاج يك اطلاقی که لا یمکن الاحتجاج اطلاق اگر باشد یمکن الاحتجاج است اگر نباشد که دیگر سالبه به انتفاع موضوع است و لا یمکن الاحتجاج. این سه تا نتیجه را ما از این عرائضی که امروز عرض کردیم می گیریم.

اشکال دوم بر نائینی:

باز اشکال دوم هم در کلمات امام آمده و هم در کلمات برخی دیگر از بزرگان و آن این است که مرحوم نائینی با این مقدمه چهارم آمدند اثبات فرمودند ترتب و طولیت را. اشکال این است که بر فرضی که این مقدمه ی رابعه امکان ترتب و طولیت را برای ما تصویر کند، اما لا ینفع فی المقام، این مقدمه به درد نمی خورد، نسبت به آن هدف اصلی، هدف اصلی چیست؟ هدف اصلی این است که قائل به ترتب باید يك کاری کند که اثبات کند با ترتب طلب جمع بین ضدین نمی شود و این مقدمه این را اثبات نکرد.

این مقدمه آمد اثبات کرد که این دو تا خطاب در زمان واحد هستند، اما بینشان ترتب است، خطاب مهم مترتب بر خطاب اهم است. خوب اشکالی هم بر فرضی که حالا این ترتب درست شد، آن اشکالی که مثل مرحوم آخوند خراسانی دارد و اصلا در بحث تاریخی مساله هم که ما از اول عرض کردیم ریشه بحث ترتب برای مرحوم محقق ثانی بوده و بعد از محقق ثانی مرحوم کاشف الغطاء مرحوم میرزای شیرازی، مرحوم سید محمد فشارکی اصفهانی که استاد مرحوم نائینی هم بوده بعد هم مرحوم نائینی.

خوب اینها این نظریه را قائل شدند در این سلسله افراد و محققین اول کسی که آمده انکار کرده ترتب را مرحوم آخوند خراسانی بوده. خوب مرحوم آخوند که ترتب را منکر می شود، حرفش این بود که در ترتب هم محذور طلب جمع بین ضدین وجود دارد و این مقدمه رابع این محذور را حمل نکرده این مقدمه رابعه نهایتش این است که می گوید خطاب مهم مترتب بر خطاب اهم است. اما محذور طلب جمع بین ضدین را، این محذور را برطرف نکرد حالا يك اشکالات دیگری هم هست که ان شاء الله روز شنبه عرض می کنیم.